

## زنان و فرهنگ ایرانی-اسلامی

(۲)

همه ما می دانیم که در حال حاضر جنبش زنان در ایران در تقابل همه جانبه ای با رژیم قرار دارد و اعتراضات زیادی علیه قوانین ضد زن در جریان است. خواسته‌های زنان شدیداً شکل و مضمون سیاسی دارند. زنهایی که روسریشان را پس و پیش می کشند و با روسریشان بازی می کنند، در واقع آگاهانه یا ناآگاهانه بازی سیاسی می کنند. در ایران اگر زنی بخواهد آنطور که دوست دارد زندگی کند و نخواهد تن به خواسته‌های نابجای پدر، برادر و یا شوهرش دهد، نه تنها با فرهنگ و سنتهای مردسالار طرف است بلکه با جمهوری اسلامی و قوانین زن کش و سرکوبگرانه آن طرف است. مثلاً عاشق شدن زن و رابطه با مردی ممکن است به آسانی به زندان و شلاق و سنگسار منجر شود.

وقتی زنان از ایران به غرب می آیند یکباره خود را در شرایطی می یابند که حداقل قانوناً با مرد برابرند و می توانند مثل یک انسان زندگی کنند. چرا که دیگر آن رژیم آپارتاید جنسی بالای سرشان نیست و مجبور نیستند به رابطه نابرابر با شوهر ادامه دهند. از اینرو در خارج از ایران زنان سریع تر از مردان از فرهنگ مردسالار کنده شده و با آن به مبارزه بر می خیزند. چرا که فرهنگ مردسالار ضد زن است و منافع زنان ایجاب می کند که خود را از این زنجیر رها سازند. چرا که کلید دار این زنجیر یعنی قوانین و دم و دستگاه جمهوری اسلامی اینجا نیست و می توان پا از این زنجیر بیرون کشید. ولی در اینجا هم که قانون جمهوری اسلامی وجود ندارد که به نابرابری زن و مرد رسمیت و قانونیت دهد، این نابرابری در عمل در روابط جوامع ایرانی وجود دارد. هرم خانواده ایرانی که مرد در راس آن است در اینجا هم کاملاً خود را حفظ کرده است. بخش وسیعی از زنان با آمدن به اینجا تلاش می کنند این برابری را در عمل بدست آورند، کاری که آسان نیست و یک مبارزه واقعی است. در مقابل بینش مردسالار و کهنه پرست در جامعه ایرانیان می گوید که: "زنان ایرانی جنبه آزادی را ندارند و به محض خارج شدن از ایران خود را گم می کنند و فراموش می کنند که زن ایرانی اصالتی دارد." واقعیت چیست؟ یکی از مسائلی که اینجا طرح می کنند آمار بالای طلاق در بین ایرانیان خارج از کشور است که عمدتاً از طرف زنان صورت می گیرد. می گویند: "درک ناقص زنان از آزادی موجب به هم خوردن پایه های خانواده می شود."

باید پرسید که اگر همین امروز در ایران بگویند که هر زنی می تواند از شوهرش جدا شود، آیا بلافاصله تمامی دادگاههای مخصوص طلاق پر از زنان نمی شوند؟ آیا با کمبود دادگاه و پرسنل برای ثبت طلاق مواجه خواهیم شد؟ آیا صف های طلاق که همه شان زن هستند درازتر از صف مواد غذایی در دوران جنگ نخواهد شد؟ پس کاملاً طبیعی است که خیلی از زنان ایرانی وقتی از ایران خارج می شوند از شوهرانشان جدا شوند، و از این حقشان استفاده کنند. دلیل آنهم "جنبه آزادی نداشتن" نیست، برعکس نشان دهنده این است که زنان سر سازگاری با فرهنگ ضد زن و زنجیرهای بسته شده به پایشان را ندارند و می خواهند آزاد باشند. آنها یک باره خود را در

شرایطی می بینند که دیگر مجبور نیستند توسط شوهرانشان کتک بخورند و یا مورد تجاوز قرار بگیرند و باز هم به زندگی با او ادامه دهند.

این زنان از ایرانی می آیند که حق طلاق ندارند. ملای دادگاه خانواده به زنانی که بخاطر کتک از شوهرانشان شکایت کرده و خواهان طلاق می باشند می گوید: "خانم این شوهرته که زدنت، غریبه که زده که آمدی دادگاه." این برخورد قانون به زن در رابطه با طلاق در ایران است. خوب انتظار دارید این زنان زمانی هم که حق طلاق دارند یعنی در خارج از ایران، از این حق استفاده نکنند؟ اگر به زندگی زنانی که در خارج از ایران از شوهرانشان جدا شده اند نگاه کنید می بینید که اینان زمانی هستند که دیگر حاضر نیستند به مناسباتی تن دهند که در ایران به آنها تحمیل شده بود. این زنان دوست دارند که با آنها مثل یک انسان رفتار شود، دوست دارند از حقوقی که در اروپا به عنوان یک انسان دارند استفاده کنند. از اینرو دست به کاری می زنند که در ایران اجازه آنها نداشتند.

خود این مسئله یعنی از هم پاشیدن خانواده های ایرانی به محض آمدن به اروپا یعنی در شرایطی که زن و مرد تا حدودی حقوق برابر دارند نشان دهنده دو چیز است: یکی بی حقوقی زنان در ایران را نشان می دهد، اینکه تا چه حد تحت فشار اجتماعی-روحی-جنسی هستند. و دیگر اینکه زنان از مبارزه برای رسیدن به حقوقشان و رسیدن به یک زندگی برابر با مرد مداوما در تقلا هستند.

آرزوی یکی از این زنان است که تنها ۲۳ سال دارد. او از شوهرش کتک می خورد ولی جدا شدن برایش سخت بود. چرا که فکر تنهایی در اینجا آزارش می داد، دیگر اینکه هر بار که با مادرش تلفنی حرف زده بود، از او شنیده بود که "آبرو داریم، جدا نشو، سعی کن دلش را بدست بیاری، تا باهات بدرفتاری نکنه". آرزو دست به هر کاری زد که محبت شوهرش را جلب کند و به او بفهماند که رابطه اش با او انسانی نیست. ولی به قول آرزو به گوشش نمی رفت. عملا او شده بود خدمتکار رضا، هرقت می آمد خانه غذایش آماده بود ولی خوشی هایش برای بیرون بود و اخم و تخمخش برای خانه. هر بار که رضا او را می زد بعد از آرام گرفتن، آرزو سعی می کرد که با او حرف بزند و عکس العمل رضا این بود که: "دوباره شروع کردی؟" راهش را می کشید و از خانه می رفت و تا دیروقت نمی آمد. و اگر آرزو به او می گفت که: "بیا جدا بشیم، تو منو دوست نداری." رضا جواب می داد که: "خیلی خیلی دوستت دارم. بیا بریم بیرون برات یک لباس قشنگ بخرم." این هم عشق شرقی و عذرخواهی رضا از آرزو! اسمش را می گذارم عشق شرقی چرا که در ایران و کلا در شرق تحت تاثیر فرهنگ عقب افتاده، مذهبی و ضد زن خیلی عادی است که کسی که مدعی است کس دیگری را دوست دارد، او را بزند و یا مورد آزار و اذیت قرار دهد. چه عشقی بالاتر از عشق پدر و فرزند می تواند باشد؟ طبق قانون جمهوری اسلامی پدر حق دارد فرزندش را حتی بکشد!

برگردیم به آرزو. صبح یک روز گرم تابستانی سال پیش وقتی رضا می خواهد از خانه بیرون برود، آرزو از او می پرسد: "کی برمی گردی؟" رضا جواب می دهد: "ساعت ۲". آرزو می گوید: "غذا را آماده می کنم، وقتی آمدی غذا بخوریم بریم بیرون." رضا می گوید: "باشه". آرزو نزدیک ساعت ۲ غذا را آماده می کند و منتظر می

نشیند. رضا نیامد، تا ساعت پنج منتظر او می ماند. ساعت پنج درحالی که اشتهای غذا ندارد راهش را می کشد و می رود پارک. یک گوشه ای روی یک نیمکت می نشیند. پارک شلوغ بود و او هم توی رویاهایش غوطه ور می شود. چند ساعت می گذرد آرزو ناگهان با یک سیلی از جا می پرد. این رضا است که به گوش او می نوازد، شاید عشقش شعله کشیده بود! آرزو تا حالا توی جمع این طوری تحقیر نشده بود. جر و بحثشان شروع می شود، رضا می گوید: "چرا منتظر من نموندی و تنهایی آمدی پارک؟" مشغول جر و بحث هستند که پلیس می آید، مردمی هم که شاهد سیلی زدن رضا به گوش آرزو بودند، گزارشش را به پلیس می دهند. رضا خیلی حق بجانب با آنها برخورد می کند و به اینکه پلیس می خواهد بازداشتش کند، اعتراض دارد. پلیس به او دست بند می زند، آرزو مات و مبهوت نگاه می کند. باورش نمی شود، تناقضی دردناک گلایش را می فشرد، تناقض بین دو احساس متفاوت. یکی اینکه بگذارد بازداشت شود و دیگری اینکه دلش برایش می سوزد. بالاخره رضایت می دهد که بازداشتش نکنند با این امید که رفتارش تغییر خواهد کرد.

آرزو چند ماه بعد از آن ماجرای پارک یک بار بعد از کتک خوردن وحشیانه از رضا، از بی کسی و بی جایی به خیابان پناه برده و به پلیس زنگ می زند. او را برای پانسمان پایش به بیمارستان می برند و رضا برای چند روز بازداشت می شود. این ماجرا باعث می شود که آرزو از رضا جدا شود. آرزو می گوید: "در چند ماهی که الان دارم تنها زندگی می کنم آرامشی دارم که تا به حال بعد از ازدواجم نداشته ام."

همانطور که می بینید حتی در این کشور برخی زنان مثل آرزو بخاطر فرهنگی که با آن به اینجا می آیند تا مدتی و یا تا زمانی که واقعا جان به لبشان نرسیده حاضر نیستند از شوهرشان جدا شوند. زمانی هم که می خواهند جدا شوند این فرهنگ تحت نام آبرو و غیره به آنها فشار می آورد. این فرهنگ خودش را در کنجکاوی ها، پرسش ها و پشت سر حرف زدنهایی که معمولا هم به گوش طرف می رسانند، خودش را نشان می دهد. این دخالتهای ارتجاعی از نوع همان فرهنگی است که به زنان توهین می کند که جنبه آزادی ندارند. این فرهنگ نمی خواهد که زنان تغییر کنند. این فرهنگ می خواهد که زنان در همه حال "اصالت ایرانیشان" را حفظ کنند، یعنی بسوزند و بسازند. یعنی مطیع، آشپز خوب، خانه دار عالی، ماشین جوجه کش و مادران خوبی باشند.